



۲۰۲۲/۳/۹



کاندی اکادميسين سيستانى

## امير حبيب الله خان، شاه مطلق العنان و زنباره

امير حبيب الله خان بصفه يک شاه مطلق العنان در راس هرم قدرت قرار داشت و امور مملکت را به عمال بيرحم و مستبد ورشوت خور و اگذاشته بود و خود مثل تيمور شاه دراني\* در دريای عيش و عشرت انانث فرورفته بود. چنانکه علاوه بر زنان نکاحی، ده ها زن و دختر زيبا روی مردم را با زور تصرف کرده بود و چندین عيش خانه در گوشه و کنار ارگ نیز داشت که هر روز به آنها سرميزد و از آمیزش با دوشيزگان لذت می برد.

بقول غبار، حتی خلاف مقررات مذهبی بیشتر از صد زن غير شرعی از مردم حر و آزاد افغانستان در حرم سرای خود جمع کرده بود. ميرزا محمد حسين خان مستوفي الممالک (کسی که از یک کتابت عادی به عالی ترين مقام دولتی رسیده بود) مجبور بود بجای رسيدگی به امور حياتی کشور، مصارف دربار و حرم شاه را تکفون کند. شاغاسی نیک محمد گردیزی در عوض تنظيم امور دربار، مکلف بود فقط برای حرم خدمت نماید. (غبار، ج ۲، ص ۲۵)



**امير حبيب الله خان در زمان وليعهدی ۸ زن داشت. پس از سلطنت چهار زن را به حکم شریعت طلاق داد، اما در این تصویر امير با ۱۴ نفر زنانش دیده میشود**

د پانو شميره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خپر و لولئ

متاسفانه یک عده رجل چاپلوس و استفاده جو برای کسب جاه و مقام و جلب توجه امیر با پیش کردن دختران خوش صورت کابلی یا پنجشیری و بدخشی و نورستانی و هزاره و غیره شاه را بیشتر در این راه تشویق و ترغیب میکرده اند.

یکی از کسانی که پدرش در دربار امیر حبیب الله مقام و مرتبتی داشته ، روزی برای من درتلیفون از شیوه زن بارگی امیر حبیب الله خان تعریف می کرد. او می گفت: پدرم دایم در حضر و در سفر با امیر حبیب الله خان می بود. هنگام مصافحه امیر با رجال ملکی و نظامی و زنان شان پدرم از عقب امیر حرکت می کرد و متوجه چهره طرف مصافحه با امیر بود. امیر هنگام دست دادن با خانها هرزنی را که خوشش می آمد در کف دستش با انگشت خود فشار میداد و خانم از شرم سر بزیرانداخته می خندید، پدرم میدانست که همان زن خوش امیر آمده است و فوراً نام و ادرس آن خانم را یاد داشت می کرد و فردای آن او را بحضور امیر پیشکش مینمود. راوی با این تعریف خود میخواست افاده کند که پدرش به امیر بسیار مقرب بوده که امیر رمز زنکه بازی خود را از او پنهان نمیکرده است، درحالی که از نظر من پدرش آدمی بود که شغل رحیم غلام بچه را اجرا میکرده است. (این آقا امروز سائیتی بنام سلطنت طلبان دارد.)

همین شخص می گفت باری قاضی القضاة سعد الدین خان، خان علوم که خسرامیر میشد، بر امیر اعتراض و او را بخاطر این اعمالش ملامت نمود، اما در عوض امیر دختر او را طلاق داد و بجای او یک زن دیگر گرفت.

امیر تنها از علیاحضرت ملکه رسمی کشور یعنی مادر امان الله خان چشم بیم داشت ولی آنهم بعد از حادثه چهل ستون دیگر مغضوب امیر شده بود و کسی نبود که مانع زنباره گی امیر شود.

فیض محمدکاتب، مورخ دربار امیر، در سراج التواریخ داستانهای از زن بارگی امیر حکایت میکند که لکه ننگی بر پیشانی تاریخ کشور شمرده میشود.

کاتب در باره عیاشی های امیر مینویسد: «... و هم در این ایام حضرت اقدس والا، که دختر سردار محمد یوسف خان پسر سردار یحیی خان را به زنی خواسته و پنج نفر از دوشیزگان میران هزاره را که با مادران خود پس از قتل پدران خویش در سرای میان محمد پشاوروی که ضبط دولت بود، روز حبس و اسیری به سر می بردند، چون حکیمه دختر صفدر علی خان پسر خدای نظر خان بن جرس علی خان مالستانی و فاطمه دختر محمد نبی خان پسر محمد شفیع خان بن جرس علی خان و خیربانو دختر محمد عظیم بیگ پسر علی زاهد سه پای هزاره دایزنگی و پریدخت دختر میر کاظم بیگ، سرهنگان سه پای دایزنگی و دیگر پریدخت دختر میر علی رضا بیگ، ساکن کج گیر سه پای دایزنگی را در برج شمالی به خلوت خاص طلب فرموده و از وصل ایشان کام حاصل نموده، هر پنج نفر را به کنیزی و خدمت دختر سردار محمد یوسف خان مأمور کرد. و از حصول لذت مخالطت با آنان فرمان و تأکید کرد که مردم جدیدالاسلام کافرستان که در لهوگرد و غیره مواضع از نواح کابل

جا و ماوی داده شده اند، عموماً دختران خود را که سابق دختر و پسر را نامزد مزاجت کرده درج کتاب پادشاهی می نمودند و پس از دستخط و امضای امیر مرحوم، عقد مزاجت بسته ضجیع و هم بستر می شدند، پس از این به مجردی که به سن سیزده سالگی برسد، اسم دختر و پسر او را داخل سیاهه و در کتاب کرده، به ناظر محمد صفر خان برسانند و او از حضور اجازت حاصل نموده، در هر جا که امر شد احضار حضور نماید. بعد هر یک که پسند و مطبوع افتاده نگاه داشته شد، در زیر نام او رقم می شود و هر کدام که قابل حصول کام نباشد نوشته می شود که مرخص است. سپس دختران رخصت یافته با هر که از قوم خود راضی باشد، اختیار زوجیت و ضجیعت نماید و الا اگر خود سر برخلاف این سررشته یکی از دختران را در بین خود نامزد کنند، جزا و سزای آن قتل است

....

و از این روز به بعد، دختران سیزده ساله جدید الاسلام را ناظر محمد صفر خان در خانه خود که معتمد بود بخواسته و در وقت فرصت و جای خلوت، همه را تقدیم حضور کرده، ذات شاهانه هر کدام را که می خواست متصرف شده، تا روز قتلش قرب دویست و سه تن از دختران جدیدی و هزاره و دره نوری و منگلی و بدخشی و اوزبیک و تاجیک و افغان را به تصرف مباشرت درآورده، در هر جا و هر سرا، چون خانه والدۀ ماجده و همشیره محترمه و عمارت مکرمه از دو الی پنج و شش و ده نفر را امر اقامت کرده، در اوقات خلوت و فرصت، ایشان را همی دید و تا که به علیا حضرت سراج الخواتین، سرور سلطان، دختر ایشک آقاسی شیردل خان میل، خاطر داشت و نمی خواست که او مکدر و رنجه خاطر شود، بدین منوال با آنان روز مخالطت به سر می برد و پس از آگاه شدن آن بانوی مشکوی حرم (علیا حضرت) احترام و رشک بردن و زشت خویی و درشت گویی نمودن، حتی دشنام به ذات شاهانه دادن، او همه را یکجا نموده و به هر یک لقبی نهاده و از بین ایشان سرجماعه ها قرار داد تا که در پایان کار لقب اهالی حرم بر ایشان نهاده و هر یک را به خطاب جداگانه از قبیل سراج الحرم و نجم الحرم و عزت الحرم و نخل السراری و زاهده السراری و غیره و غیره مخاطب ساخته، شب و روز را با گلرخان سروقد سیم اندام پری چهره به سر [می]برد.» (فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد چهارم، بخش دوم، ص ۳۸۸)

امیر تنها به عیاشی با دختران نوجوان نورستانی و هزاره و بدخشانی و اوزبیک نمی پرداخت بلکه برزنان و ناموس مامورین و کارمندان دولتی نیز چشم بسته بود و آنها را بنام جشن زنانه به ارگ دعوت میکرد و از میان آنها هرکه را می پسندید، با جبر و اکراه مورد سوء استفاده قرار میداد.

فیض محمدکاتب در این مورد مینویسد: «و در سالی دو سه جشن زنانه ترتیب داده، زنان اعیان بار و خادمان اخلاص شعار و اهل کار صداقت دثار را، که از انسلاک در سلک ملازمت دولت افتخار و درجه اعتماد و اعتبار حاصل داشتند، از قبیل سپهسالار و نایب سالار و جنرال و برگد و کرنیل نظامی و افتخاری و سردفتران و منشیان و غلام بچه گان خاص و ایشک آقاسیان ملکی و نظامی و داخله و خارجه و حضوری و غیره و غیره را به ذریعه دعوت نامه های رسمی احضار محفل جشن

فرموده، خود تنها نظر به آن که لقب پدر مهربان از طرف مردم شمالی چنانچه بیاید یافته بود، داخل مجلس زن ها که همه سرتا پا از لباس و حلق و خط و خال و سرخاب و سفید آب آراسته می شدند، داخل گردیده روپوشی و ستر را از میان برداشته، از شام تا بام با زنها به سر همی برد و زن هر که از آمدن ابا نموده حاضر نمی گشت، شوهرش جرم بلکه از خدمت و ملازمت دولت معزول و محروم می شد.

و در دعوتنامه ها صراحتاً رقم می رفت که هر زنی بدون عذر شرعی و طفل رضیع دار، اگر خود را مریض قرار داده، حاضر بار نشود، فردای جشن، خواجه سرا در خانه های شان شده، علم حاصل کند اگر بدون عذر تمارض نماید و نیاید، فلان مبلغ شوهرش جرم بدهد و زوجه هر که نو و تازه داخل محفل بزم می گشت، از دست برنجن و انگشتر طلا، با پنجصد الی هزار روپیه انعام به او عطا می شد و شوهرش نیز به منصبی از مناصب افتخاری نایل گردیده، دارای کریج و کلاه و مستحق جلوس کرسی روز بار می آمد، تا که رفته رفته بر این کار و بار، در کله گوش از دست غداری، به قتل رسید.» (فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد چهارم، بخش دوم، ص ۳۸۸)

غبارنیز مینگارده که: «امیرحبیب الله قبل از آنکه کشته شود، شبی جشنی زنانه در ارگ شاهی برپا و یک عده زنان رجال بزرگ را بغرض شرکت در این جشن دعوت نمود. البته اکثریت نپذیرفتند و معاذیر بیماری پیش کردند. از آنجمله میرزمان الدین خان بدخشانی مامور بارچالانی دربار صراحتاً در جواب دعوتنامه نوشت که: «من خود نوکرشاهم ولی خانم نوکر کسی نیست و در هیچ محفلی رسمی شمولیت نمیورزد.» متعاقباً شاه که برای تفریح زمستانی به جلال آباد حرکت میکرد، مجلس وداعیه رسمی و بزرگی در سلامخانه کابل تشکیل نمود و در ضمن نطق وداعیه خطاب به تمام مامورین ملکی و نظامی چنین گفت: «چندی پیش محفل جشن زنانه در ارگ تشکیل و خاتمهای اعزه، دعوت شدند. میرزمان الدین که در اینجا حاضر است در جواب دعوتنامه خانم خود نوشت که من نوکر نه خانم من، آیا بیک پادشاه کسی چنین جواب میدهد؟» آنگاه امر نمود تا کریج میرزا را از کمرش گشودند و خود آن مردفاضل رامعزولاً و مضروباً از دربار اخراج کردند. البته تمام حضار مجلس با تنفر و غضب ساکت ماندند. سعدالدین خان (علمی) قاضی القضاة (خسر امیر) وقتی از این جریان آگاه گردید، نامه سختی بشاه فرستاد و این حرکت او را ملامت نمود. زیرا شاه گفته بود که در آینده زنانی که به عذربیماری از شمولیت در جشنهای ارگ امتناع ورزند، بایستی تصدیق خط مریضی بامضای یک نفر داکتر طب، یک نفر کلانتر محله، و یک نفر ملا امام مسجد حاصل و ارسال بدارند.» (غبار، ج ۲، ص ۲۷-۲۸)

در چنین اوضاع و احوالی که همه مردم، از مامور پائین رتبه تا مقامات عالی رتبه دولت و از دکاندار تا پیشوایان دینی از این عادت امیر آگاه و منزجر بودند ولی کاری کرده نمیتوانستند، کجا بودند روحانیون منتفذ که بر سر هر که تاج میگذاشتند پادشاه میشد و هر پادشاهی را که نمیخواستند با اتهام به کفر از تخت بزیر می آوردند؟ در چنین موقعی که از دست مردم مظلوم کاری ساخته نبود، آیا رسالت

ایمانی و وجدانی روحانیت متنفذ نبود تا دست امیرمتجاوزا از سرناموس و شرف خانواده ها قطع میکرد؟ در این صورت سوال پیدا میشود که چرا روحانیون متنفذ(بخصوص مجددیها و گیلانیها) مانع این همه عیاشی و زنبارگی امیر حبیب الله نمی شدند؟ آیا مستمری ایکه از سوی امیر به روحانیت متنفذ داده میشد، مانع عکس العمل شان علیه امیر میگردد یا انگلیس به آنها اجازه چنین کاری را نمیداده است؟

حال اگر مردی از داخل خاندان سلطنت پیدا شود تا شرامیری را که هر روز و هرشب برناموس ملت خود تجاوز میکرد، از سر مردم کوتاه کند، چرا باید بجای تائید و گفتن احسنت، تقبیح گردد؟ مگر ملت نمیخواست که ناموس شان از دست یک امیرعیاش و تجاوز گرنجات یابد؟ البته که میخواست. پس اگر این کار را یک شهزاده انجام داده باشد، بنابراین و عرف ناموس داری باید او را آفرین و احسنت گفت که لکه ننگ را هم از دامن خانواده سلطنتی و هم از دامن ملت پاک کرده است، نه اینکه مثل ایجنتهای استعمار او را طعنه زد که او بخاطر کسب قدرت پدرش را کشته است!

یکی از شایعات و پروپاگندهای انگلیس از همان آغاز جنگ استقلال این بود که گفته میشد: «شاه امان الله جنگ استقلال را به این خاطر به پیش کشیده تا توجه و خشم مردم را از مساله قتل پدرش بسوی جنگ استقلال معطوف کرده باشد» این نوع اتهامات و برچسب زدن همه برای کم زدن شاه امان الله بود که جنگ استقلال را با یک ابر قدرت و وقت یعنی انگلیس آغاز کرده بود و سرانجام استقلال کشور را از انگلیس گرفت و راه مبارزه را برای مردم زیر سلطه استعمار در نیمقاره هند نشان داده بود. و استعمار هم از اینکه رخنه مرگش توسط شاه امان الله باز شده بود، دست به شایعات و پروپاگندهای میزد و این شایعه را توسط اجنتها و جواسیس گماشته شده خود در میان مردم پخش میکرد تا از محبوبیت شاه و اهمیت استقلال افغانستان کاسته باشد.

در حالی که بنابر توضیحات داکتر کاظم قائل امیر حبیب الله خان شخصی بنام مصطفی صغیر یک اجنت انگلیس بوده است که با پلان از قبل آماده شده انگلیس در همدستی با عناصر پر نفوذ در اطراف امیر [منظور نادر خان است] صورت گرفته است و بعد، در ترکیه قبل از انجام ترور انا ترک، دستگیر و در حاشیه استنطاق خود به قتل امیر حبیب الله اعتراف کرده بود. **پایان**

---

\*- تیمورشاه درانی در زنبارگی از همه شاهان افغانستان گوی سبقت ر بوده بود. میر عبدالکریم بخاری در زمان سلطنت شاه محمود درانی کتابی در استانبول نگاشته و تاریخ سالهای ۱۷۴۰-۱۸۱۸ را در آن درج کرده است. تاریخ افغانستان " اسامی شهر های که در تحت تصرف پادشاه افغان میباشد از مملکت هندوستان و خراسان» عنوان دارد.

این کتاب در سال ۱۸۷۶ در فرانسه زیر عنوان : " Histoire de l'Asie centrale. Afghanistan, Boukhara, Kiva, Khoqand-۱۷۴۰-۸۱۱ ترجمه و در پاریس چاپ شده است.

---

د پانو شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

در این کتاب آمده است که: « تیمور شاه سه صد زن داشت. هر هفته دو مراتب در درون حرم کورنش زنها بود. روز موعود بانوی حرم کل زن ها را امر می فرمود که آراسته کلهم جیغه به سر میزدند. به نوع زینت ها زینت می دادند. در صحن نزدیک دیوان که تخت پادشاهی بود، در میانه حوض آب، که شاه در آن می جست دو طرفه صف میزدند. در پشت سر هر زن دو جاریه سفید و سیاه می ایستادند. بعد شاه می آمد. به تخت می نشست. زنها کورنش می دادند. بنت شربت علی ممتاز قریبی شاه می ایستاد. تاج مکمل به جواهر آبدار به سرش زده. بعد شاه از تخت بر میخاست از سر صف هر یک یک را دیده صحبت و خوش طبعی میکرد و می گذشت. بنت شربت علی برابر شاه سخن زده میرفت. خواجه سرایان و قرلر آغاسیان چند عدد پشت سر شاه میرفتند. به کدامین که شاه زیاده التفات میکرد، سیاهه میکردند. به این قرار کلهم را دیده بعد مرخص میگردانید. از آن جمله ده عدد یا کم یا زیاده نوشته بودند. چون شب میشد همگی را به حضور می آوردند. یکایک را به خلوتخانه می فرستادند. شبی بود که به هر ده زن رجوع میکرد. تمام سال کارش این بود. الحق داد عیش داده بود. هر هفته نیز یک دختر باکره تصرف میکرد. هر زن را علوفه و خرچ یومیه و مواجب سالانه مقرر کرده بود. سال دو هزار طاقه شال به مصرف حرم میداد. و کدام از زنها که نمی خواست خرچ و نفقه خوب میداد. هر گاه او ولد داشت، با او دلش جای جدا تعیین میداد. و به شهزاده ها که در بال حصار بود، خوب حرمت میکرد. و بکدام که الزم بود جاریه باکره می فرستاد. سال چهار لک روپیه که مالیه جلال آباد بود، به مصرف بال حصار بود. و نیز تیمور شاه هفته مخصوص یک شب، بعد از نماز شام، مجلس علما داشت. با علما طعام میخورد. بعد از طعام مباحثه میکردند. حین خفتن نماز میخواند. بعد به حرم میرفت. هفته یک مراتب با او والد های خود صحبت و طعام میخورد. سی و شش پسر داشت». (زنکه بازی های شاهانه در تاریخ کشور، بابا نوید- Baba ۳۱ Nawid می ۲۰۲۰)

---

د پانو شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ